

فرعون بخواهد یا نه، موسی (ع) متولد می‌شود!

اسمش را موسی گذاشت. امام صادق(ع) می‌دانست وقتی کسی را به اسم خاصی صدا می‌کنند چه اتفاقی در انتظارش است.



اسمش را موسی گذاشت. امام صادق(ع) می‌دانست وقتی کسی را به اسم خاصی صدا می‌کنند چه اتفاقی در انتظارش است. موسی(ع) از همین حالا، از لحظه تولد، آدم را به یاد رویارویی با فرعون می‌اندازد، به یاد مبارزه، تبعید، زندان. موسی(ع) را با خاطره‌هایی می‌شود به یاد آورد، با خاطره عصا و شکافتن دریا و اتفاقی از جنس کوه و آتش و دستانی نورانی. از همین حالا، از لحظه تولد، پدرش می‌داند که او هم آدم بزرگی خواهد شد. آدم‌های بزرگ، مثل اتفاق‌های بزرگ، پیچیده به نظر می‌رسند. اتفاق‌های ساده مثل خط امتداد دارند یا حداکثر مثل صفحه پهنا دارند و امتداد؛ ولی همین که این اتفاق ساده حجم پیدا کند و قد بکشد؛ ابعاد مختلفی پیدا می‌کند. ظاهر دارد، باطن دارد. درون دارد، بیرون دارد. بالا دارد، پایین دارد. از این‌جا که ایستاده‌ای آن سوی او را نمی‌بینی. بیرون که بایستی، درونش را کشف نمی‌کنی. از هر طرف که ایستاده باشی، فکر می‌کنی فقط همان است. در حالی که از آن‌سوتر چیز دیگری است. او همه آنهاست. همه چیزهایی که در یک نگاه جمع نمی‌شوند. درست مثل همین کسی که دارد می‌آید. کسی که نامش را موسی(ع) گذاشته‌اند.

پدرش دانشمندترین آدم دوران خود بود و خودش که از اسمش پیداست، مبارزترین فرد عصر خویش. مشهور است که هر کسی را از دوستانش باید شناخت؛ ولی آدم‌های خوب، فقط دوستان خوب ندارند، دشمنانشان هم خوب آنها را معرفی می‌کنند. دشمنانت نشان می‌دهند که تو چه قدر از آنها دوری؛ از خودشان و بدی‌هایشان. موسی(ع) از لحظه تولد دشمنان بسیار داشت.

آدم‌های خوب را از بردباری و فروخوردن خشم هم می‌توان شناخت. آدم‌های خوب وقتی با هزار نیرنگ و بدی روبه‌رو می‌شوند، می‌دانند با همه این بدی‌ها باید مبارزه کنند. می‌دانند برای مبارزه باید صبور باشند و زود از کوره درنروند. می‌دانند باید بدی‌ها را تاب بیاورند. موسی(ع) می‌دانست باید خشم و ناراحتی‌اش را جمع‌وجور کند. او بردبار بود. آن قدر بردباری و آرامش از چهره‌اش می‌بارید که پدرش گفت: او خشمش را می‌خورد و با آرامش به دشمن خود نزدیک می‌شود.

او مردی شجاع و آرام بود. برای همین هر کس نگاهش می‌کرد و در رفتارش دقت می‌کرد، او را می‌شناخت و می‌دانست که او موسای کاظم(ع) است. آدم‌های بزرگ پر از تناقض و تضاد به نظر می‌رسند. ما انتظار داریم آدم مبارز جنگجو باشد و فن مبارزه را خوب بداند؛ ولی انتظار نداریم دانشمند باشد و در نویسندگی و دانی هم به همان خوبی جنگاوری و مبارزه چیره‌دست و ماهر باشد.

موسی(ع) فرزند آدمی دانشمند بود، بزرگ‌ترین دانشمند روزگاری که دانشمندان صف کشیده بودند. خودش هم اهل مبارزه بود و سال‌ها در زندان به سر برد. این را بارها شنیده‌ایم و خوانده‌ایم؛ اما آنچه کمتر به زبان آمده این است که او داناترین فرد زمان خود هم بود. نشانه‌اش فرزندی که تربیت کرد.

می‌گویند مگر می‌شود آدمی که همیشه یا در حال مبارزه است و یا در زندان، فرزندی آرام و دانشمند تربیت کند؟ مگر چنین کسی می‌تواند فرزندی تربیت کند که از داناترین دانشمندان روزگار خود بالاتر بایستد؟ فرزندی چنان دانشمند که عالم آل‌محمدص لقب بگیرد.

آدم‌های بزرگ همین‌طورند. به وقت خود، معلمانی بزرگ و در زمان خود، مبارزانی شجاع؛ در هنگام نیاز مددکارانی دلسوز و مهربان و در ارتباط با معبود، خداترس و پرستش‌کننده. آدم‌های بزرگ در دامن آدم‌های بزرگ پرورش می‌یابند و آدم‌های بزرگ پرورش می‌دهند و بزرگوارانه زندگی می‌کنند.

این آدم‌ها با همه بزرگی، ساده‌ترین مردم روزگار خود هم هستند. اگر کسی از قبل آنها را نشناسد، وقتی از کنارشان می‌گذرد میان آنها و دیگر افراد عادی جامعه تفاوتی حس نمی‌کند. آنها مثل مردم معمولی لباس می‌پوشند؛ میان مردم زندگی می‌کنند چنان که گویی معمولی‌ترین آدم‌های روزگار خویش اند.

حسین اسکندری

همشهری انلاین